

فلسفه دین، دوره ۱۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۸
صفحات ۵۴۳-۵۶۹ (مقاله پژوهشی)

درآمدی بر تعریف فلسفه فقه و ساختار مسائل آن

محمدرسول آهانگران^{۱*}، زهرا نجفی^۲

۱. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران
 ۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران
- (تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۱)

چکیده

مقاله با هدف پاسخ به چستی تعریف فلسفه فقه و چگونگی دسته‌بندی مسائل آن نگاشته شده و در بحث تعریف فلسفه فقه، در نهایت به برگزینی آخرین تعریف ارائه‌شده پرداخته است که در فرایند آخرین بازخوانی نظریه فلسفه فقه وجود دارد؛ از این رو فلسفه فقه با توجه به سه لایه مبانی عام پارادایمی و کلیات فلسفه فقه و مبانی خاص فلسفه آن، دانشی است که در راستای مبانی معین پارادایمی به تحلیل، نقد و پیشنهاد دامنه مفهومی، جایگاه، ساختار و سازوکار دانش فقه می‌پردازد که در معاضدت با دیگر عرصه‌های ادراکات اعتباری به فرآوری نظام‌های مطلوب مرجع خواهد پرداخت و در ضمن نقد تاریخ علم فقه، با نقد پسینی به پردازش مبنای برگزیده فقیه می‌پردازد و با توجه به ضرورت تعیین دامنه علمی مسائل، برای به‌کارگیری روش‌های شناخت و حل مسئله هر حوزه معرفتی، در راستای نظریه و تعریف فلسفه فقه منتخب، به ارائه دسته‌بندی مسائل فلسفه فقه، در هفت سطح مبانی عام معرفت‌شناختی، مبانی خاص فلسفه آن علم، مبانی روان‌شناختی، مبانی جامعه‌شناختی، مبانی فلسفه زبانی، مبانی تاریخ علم و مبانی روش‌شناختی پرداخته است. روش تحقیق نیز توصیفی و تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای بود.

واژگان کلیدی

فقه، فلسفه فقه، فلسفه مضاف، مسائل فقه، معرفت‌شناسی.

مقدمه

فلسفه فقه، از زمره فلسفه‌های مضاف و به بیانی از نوع معرفت‌شناسی درجه دوم و دانشی ضروری در عرصه استنباط حکم است، زیرا عملکرد مجتهد در گامی پس از فلسفه فقه قرار دارد، از این رو مستقل از فلسفه فقهی معین به استنباط حکم اقدام نمی‌کند؛ به بیان دیگر مباحث شکل‌گرفته در فلسفه فقه، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه بر فرایند اجتهاد او تأثیر می‌گذارد. در واقع فلسفه فقه، مفروضات پیشینی ذهن فقیه در استنباط است. این دانش از جمله دانش‌های نوظهور محسوب می‌شود که علاوه بر تعیین تعریف، ناگزیر از تعیین ساختاری برای ساماندهی مسائل طرح‌شدنی در آن است. حوزه تعریف نیازمند تعیین مراد از فلسفه و فقه خواهد بود. در فلسفه‌های مضاف مراد از فلسفه، متافیزیک و بیان احکام و عوارض موجود بما هو موجود نیست، بلکه در مقام معرفت‌شناسی، امور علمی یا غیرعلمی را موضوع شناسایی خود قرار می‌دهد و با نگاهی بیرونی به تحلیل موضوع شناسایی خود می‌پردازد. در تعریف از فقه نیز باید گفت که فقه در آموزه‌های دینی به «فقه در دین» (فقه جامع) تعبیر شده است (نک: شهایی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۳۰؛ مطهری، ۱۳۵۸، ج ۳: ۷؛ آکوچکیان، ۱۳۹۵: ۳۷ و ۳۸؛ نادری، ۱۳۹۶: ۳۸) و به مرور زمان به فقه در احکام (علم به احکام شرعی فرعی از راه ادله تفصیلی آن) اختصاص یافته است (نک: عاملی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۹۰؛ حکیم، ۱۴۱۸: ۱۵؛ بهادلی، بی‌تا: ۲۲ و ۲۳)؛ در حالی که فقه در احکام (فقه اصغر) بخشی از فقه در دین محسوب می‌شود. از این رو منظور از فقه در این مقاله، فقه در احکام خواهد بود. با وجود تعریف‌های متعددی که برای فلسفه فقه ارائه شده، تعریف فلسفه فقه با توجه به سه لایه ملحوظ نظر در فلسفه هر علمی؛ یعنی مبانی عام پارادایمی، کلیات فلسفه آن علم و مبانی خاص فلسفه آن علم (آکوچکیان، ۱۳۹۱: ۱۸۲) تحلیل، تأیید و منتخب این مقاله خواهد بود. مسائل فلسفه فقه بیان‌شده در آثار نیز دارای پراکندگی است؛ از این رو مسائل فلسفه فقه در این مقاله در هفت سطح (آکوچکیان، ۱۳۹۱: ۱۹۳) ناظر به تعریف منتخب از فلسفه فقه طبقه‌بندی می‌شوند.

تعریف فلسفه فقه در احکام

فلسفه فقه در احکام از جمله فلسفه‌های مضاف (رشاد، ۱۳۸۵) و به‌عنوان معرفت‌شناسی

درجه دوم، نیازمند ارائه تعریفی است که از جمله شاخصه های جامعیت، مانعیت، «جهت مندی»، «فراگیری بافتاری - ساختاری»، «گزیدگی و معناتابی»، «گویایی و رسایی»^۱ (رشاد، ۱۳۹۴: ۶ و ۷) کارکرد و رویکرد پیشینی و پسینی را داشته باشد. مراد از فلسفه در فلسفه های مضاف، علمی نیست که «از حقیقت وجود بحث می کند» (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱/الطباطبایی، ۱۳۶۰: ۴) پس «فلسفه محض نیست»، «فلسفه تحقیقی» است؛ یعنی نگاه می کند به «آنچه هست» و راه حل پیدا می کند برای آن چیزی که نیست و سعی می کند «آنچه را که باید باشد» از آن استخراج کند» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۳۴). باید توجه داشت که فلسفه هر علمی اساساً عرصه ای سه لایه ای است: «یک، مبانی عام پارادایمی چونان مبانی فلسفه دینی، هستی شناسی، انسان شناسی، ارزش شناسی، روش شناسی و زیباشناسی؛ دو، کلیات فلسفه آن علم که به طور خاص در مبانی عام معرفت شناختی مد نظر است که در حوزه علم فقه به طور خاص، مبانی عام معرفت شناختی دینی است؛ سه، مبانی خاص فلسفه هر علم که در راستای دو مبنای پیشین قرار دارد؛ یعنی عناصر ناظر به خود آن علم، چونان تعریف آن علم، ساختار موضوعی آن علم، غایت آن علم، کارکرد آن علم و از جمله روش شناسی خاص آن علم مد نظر است» (آکوچکیان، ۱۳۹۱: ۱۸۲) با توجه به معیار بیان شده به بررسی تعریف های موجود می پردازیم.

بررسی تعریف ها

در ذیل تعریف های موجود، بررسی و به نکات درخور توجه و برخی کاستی های این تعریف ها اشاره خواهد شد.

۱. «فلسفه فقه اندیشیدن درباره مبانی و هدف و منابع احکام و تمهید نظریه های کلی

۱. «جهت مندی: توجه به پسینی - تاریخی یا پیشینی - منطقی بودن تعریف و التزام به لوازم هر کدام از این دو رویکرد»، «فراگیری بافتاری - ساختاری: چندساحتی و جامع العناصر بودن عبارت تعریف، به دلیل اشمال آن بر همه مؤلفه های رکنی و عناصر غیررکنی تشکیل دهنده معرفت»، «گزیدگی و معناتابی: ارائه حداکثر اطلاعات درباره معرفت با استفاده از حداقل کلمات» و «گویایی و رسایی: برخورداری عبارت تعریف از حداکثر سلاست لفظی و وضوح مفهومی و تهی بودن آن از واژگان مبهم، مغلق، غریب، مشترک، مجاز و ...».

درباره شیوه تحقیق و تفسیر است» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۵۰۵). در این تعریف ضمن اینکه به مبانی، هدف و منابع احکام توجه شده است و فلسفه فقه را تمهید نظریه‌های کلی درباره شیوه تحقیق و تفسیر می‌داند؛ در تعریف اصلی به یکی از مسائل فلسفه فقه، مثل منابع احکام اشاره دارد؛

۲. «مجموعه گزاره‌هایی که درباره مبادی تصویری و تصدیقی، غایت و تقسیمات و تفریقات فقه‌اند و مسائلی نظیر این، که جزو مسائل فقهی و اصولی و کلامی و حدیثی و اخلاقی نیستند، فلسفه فقه را تشکیل می‌دهند و ظاهراً این تعریفی است که شامل هیچ‌یک از مسائل علوم دیگر نمی‌گردد، همان‌طور که هیچ مسئله‌ای از آن را باقی نمی‌گذارد» (موسوی گرگانی، ۱۳۷۷ - ۱۳۷۶: ۴۱۲). از جمله نکات درخور توجه این تعریف، اشاره به مبادی تصویری و تصدیقی و غایت، تقسیمات و تفریقات فقه است و همچنین اشاره به اینکه مسائل فلسفه فقه جزو مسائل فقهی و اصولی و کلامی و حدیثی و اخلاقی نیستند؛ اما باید توجه داشت که برخی از مسائل فلسفه فقه شاید در علمی چون کلام و اصول و ... نیز مطرح شوند؛

۳. «به نظر می‌رسد اگر مباحث عقلی پیش‌فقهی را فلسفه فقه بنامیم، نامگذاری درستی باشد. منظور از مباحث عقلی پیش‌فقهی آن مباحثی عقلی است که ما قبل ورود در فقه، باید آنها را با برهان‌های عقلی به یک سامانی برسانیم و به‌هیچ‌وجه جزو مسائل فقه محسوب نمی‌شود ... پس ما مباحث عقلی پیش‌فقهی را فلسفه فقه می‌گوییم، ولو اینکه بسیاری از آن مباحث با مباحث علم کلام مختلط باشد ... فلسفه فقه از یک‌سو ارتباط مستقلی با مسائل کلام پیدا می‌کند و از سوی دیگر، با اخلاق اسلامی و مباحث علم اصول نیز ارتباط دارد» (محقق داماد، ۱۳۷۶: ۲ و ۳ و ۶۷). نکته مثبت در تعریف مزبور این است که فلسفه فقه را مباحث عقلی پیش‌فقهی می‌داند که جزو مسائل فقه محسوب نمی‌شود، ولو با مباحث علم کلام مختلط باشد و آن را با مسائل کلام، اخلاق اسلامی و علم اصول در ارتباط می‌داند؛ لیکن باید دانست که فلسفه فقه تنها در ارتباط با علمی چون کلام، اخلاق و اصول نیست؛

۴. «فلسفه فقه، دانشی است که می‌خواهد در چند مرحله، فقه را به‌طور منسجم و کلی بشناسد، به‌طوری که بتواند با این شناس، خط سیر و حدود و ثغور و همه مقومات داخلی و غایات و مبادی و خصوصیاتش را مبین و مشخص سازد و علاوه بر آن بتواند در تفکیک و تحلیل ضوابط استنباطی از موقعیت ناظر تحقیق کند. موضوع این شناسایی، کلیت فقه است و مسائلی همه مقومات و مبادی و غایات و مشخصات موضوع و محمولی و تالی و مقدمی فقه می‌باشد ... فلسفه فقه عبارت است از علم ناظر در فقه. برای شناخت کلیت آن به‌عنوان دانش موجود در جهان، بی‌آنکه این شناخت کلیت، در داخل فقه، مداخله داشته باشد. زیرا در آن صورت، علم فقه است نه فلسفه علم فقه. از این رو اگر مسئله‌ای در فلسفه فقه باشد که در فقه، حضور می‌یابد آن مسئله از آن جهت که بحث فلسفه علمی است، در فقه وارد نمی‌شود؛ بلکه از آن جهت که فقهی یا اصولی است، در روند استنباط فقهی به جریان می‌افتد و بسا یک مسئله فلسفه فقهی بدون تحویل شدن به مسئله فقهی و اصولی به یک یا چند واسطه با محیط فقهی پیوند برقرار کند» (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۶: ۱۰ و ۱۱). توجه به خط سیر و حدود و ثغور و همه مقومات داخلی و غایات و مبادی و خصوصیات فقه و تفکیک و تحلیل ضوابط استنباطی در فلسفه فقه و همچنین کلیت فقه را موضوع آن دانستن، از نکات درخور این تعریف است. علاوه بر این مسائل فلسفه فقه را همه مقومات و مبادی و غایات و مشخصات موضوع و محمولی و تالی و مقدمی می‌داند. این تعریف با اینکه از جمله تعریف‌های جامع است؛ به سازوکار حاکم در این دانش اشاره‌ای ندارد؛

۵. «فلسفه فقه (دانش‌شناسی فقه) یک دانش گزارشی نظاره‌گر است که چیستی و هستی و مبادی و طرق و غایات دستگاه فقه را پژوهش می‌کند» (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۶: ۷۸) این تعریف به دانش گزارشی نظاره‌گر اشاره کرده و به این امر توجه داشته است که فلسفه فقه، پژوهش از چیستی، هستی، مبادی، طرق، غایات دستگاه فقه بوده، لیکن باید در نظر داشت که فلسفه فقه دانشی توصیه‌ای هم هست؛

۶. «فلسفه فقه مجموعه تأملات نظری و تحلیلی در باب علم فقه است ... فلسفه فقه

بخشی از علم اصول است» (لاریجانی، ۱۳۷۶: ۱۶ و ۵۸). نکته درخور توجه این تعریف، اشاره به تأملات نظری و تحلیلی در علم فقه است؛ اما فلسفه فقه بخشی از علم اصول محسوب نمی‌شود؛

۷. «اگر علمی وجود یابد که علم فقه - که خود یک رشته علمی است - موضوع آن واقع شود، یک علم درجه دوم پدید آمده است که از آن به «فلسفه علم فقه» یا به صورتی مختصرتر «فلسفه فقه» تعبیر می‌توان کرد ... تعریف علم فقه، موضوع این علم، غرض و غایت آن، منفعت آن، مرتبه و جایگاه آن در میان دیگر علوم، مبدع و مدون آن، فهرست مباحث و مسائل آن و انحصار تعلیمی آن، همگی به حوزه فلسفه فقه راجعند ... تشخیص و تعیین پیش فرض‌های علم فقه، رده‌بندی آنها، تحقیق نقادانه در باب آنها و (در صورت امکان) اثبات آنها از شئون و کارکردهای فلسفه فقه است ... فلسفه فقه دانشی است که پیش فرض‌های علم فقه را بررسی می‌کند. در واقع وقتی می‌گوییم فلسفه یک علم، یعنی علم درجه دومی که آن علم به پیش فرض‌های علم اولیه ما می‌پردازد. پیش فرض در یک علم یعنی مجموعه همه گزاره‌ها با عقاید و باورهایی که عالمان آن علم آن گزاره‌ها یا عقاید و باورها را قبول دارند اما خودشان بر درستی آنها دلیلی اقامه نکرده‌اند ... درستی بعضی از این پیش فرض‌ها در علم دیگری ثابت شده و درستی بعضی دیگر در هیچ علم دیگری اثبات نشده است، اگر این دو دسته پیش فرض‌ها را مورد مطالعه قرار دهیم، علمی پدید می‌آید به نام فلسفه فقه» (ملکیان، ۱۳۷۶: ۳۵ و ۳۶ و ۴۰؛ ۱۳۸۰: ۳۷۴). از جمله نکات درخور توجه تعریف مزبور این است که در فلسفه فقه، دانش فقه را موضوع علم می‌داند و به بحث در پیش فرض‌ها می‌پردازد و همچنین فلسفه فقه را شامل مباحثی چون تعریف علم فقه، موضوع این علم، غرض و غایت آن، منفعت آن، مرتبه و جایگاه آن در میان دیگر علوم، مبدع و مدون آن، فهرست مباحث و مسائل آن و انحصار تعلیمی آن می‌داند. اما تحلیل ایشان ابهام دارد است. نظر روشن این مقاله آن است که تعبیر فلسفه فقه دقیقاً به مفهوم آن است که پایه‌های تحلیلی مرجع هر علمی و از جمله علم فقه - که چه بسا در دیگر علوم به آن پرداخته شده است - کدام بوده و چه بسا این مبانی موضوع نقد و داوری قرار می‌گیرند و نه اینکه پذیرفته شوند. به سامانی علم فقه یا هر علم دیگر، وامدار

بازخوانی آن مبانی پیشینی است و نمی‌توان به صرف در اختیار داشتن فهرستی از این مبانی مجاز به استنباط حکم در راستای پیش‌فرض‌های تحلیل‌نشده و اثبات‌نشده باشد؛

۸. «فلسفه علم فقه به سؤال از چیستی علم فقه پاسخ می‌دهد. در واقع تاروپود علم فقه را از هم باز می‌کند و به ما نشان می‌دهد که علم فقه چگونه بافتی دارد؛ به عبارت دیگر، تاریخ و فلسفه علم فقه آینه تمام‌نمای فقه است. فلسفه علم فقه یک دانش انتقادی است» (شبستری، ۱۳۷۷: ۶۰). توجه به چیستی علم فقه، بافت علم فقه، تاریخ و فلسفه علم فقه، آینه تمام‌نمای فقه و دانش انتقادی بودن فلسفه فقه، از جمله ویژگی‌های این تعریف است؛ اما در تعریف فلسفه فقه باید به سازوکار این دانش نیز اشاره شود؛

۹. «فلسفه فقه در رده فلسفه علوم قرار دارد ... تنها از دیدگاه ناظر، تمامیت فقه را از حیث مبادی، صور، اجزا، غایات و مسائل مورد شناسایی قرار می‌دهد ... فلسفه فقه از آن‌رو که یک علم شناختی کلی و ناظر است، خصلت گزارشی و پژوهشی را همراه سنجشگری دارد» (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۷: ۱۵۷ تا ۱۶۷). در این تعریف به مبادی، صور، اجزا، غایات و مسائل اشاره شده است و فلسفه فقه را دانشی گزارشی و پژوهشی و سنجشگری می‌داند که درخور توجه است؛ اما این تعریف، تعریفی عمومی و کلی محسوب می‌شود که برای هر علمی صدق می‌کند؛

۱۰. «تلقی ما از فلسفه فقه، مباحثی است که به کلیت فقه می‌پردازد و به آن دسته از پرسش‌های اساسی که رویاروی کل فقه قرار دارد، پاسخ می‌دهد؛ مباحثی که روند کار فقه را در دو حوزه، یکی کل فقه و دیگری کار فقیه، بررسی می‌کند. لذا، به گمان ما، علم اصول و رجال هم در واقع پس از فلسفه فقه قرار می‌گیرند. آنچه را فلسفه فقه تثبیت و تبیین و هموار می‌کند، اصول و رجال، ساختار اجرای آن را در فقه در اختیار فقیه می‌گذارد» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۰۳) پرداختن به کلیت فقه، پاسخی به پرسش‌های اساسی و توجه به روند کار فقه (یکی کل فقه و دیگری کار فقیه) در تعریف فلسفه فقه، از جمله ویژگی‌های این تعریف است؛ اما باید توجه داشت که این تعریف، تعریفی عمومی و کلی محسوب می‌شود که برای هر علمی صدق می‌کند. علم رجال نیز دانش مربوط به حوزه

مآخذشناسی و علم اصول نیز ناظر به حوزه روش‌شناسی است که بسته به اینکه در ذیل مبانی عام معرفت‌شناختی یا فلسفه فقه گذاشته شود، می‌تواند داخل یا خارج باشد (آکوچکیان، ۱۳۹۷: ۹)؛

۱۱. «فلسفه فقه دانشی فراتر از فقه و در واقع جزو فلسفه‌های مضافی است که امروزه در بسیاری از علوم مطرح می‌شود؛ مانند فلسفه فیزیک، فلسفه ریاضی، فلسفه تاریخ، فلسفه علوم اجتماعی و فلسفه حقوق. در اینجا نیز وقتی عبارت فلسفه به‌کار می‌رود در این عناوین قرار می‌گیرد. ما فقه را به‌عنوان یک دانش پذیرفته‌ایم. این دانش در برابر پرسش‌هایی اساسی و کلان قرار دارد که به‌تنهایی قادر به پاسخ به آنها نیست و تنها با کمک یک دانش قبلی و پیشینی که فراتر از فقه است، می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ داد ... فلسفه فقه دانشی است در کنار فقه و بالاتر از علم اصول و از علم حدیث و علوم قرآن نیز بهره می‌گیرد. این دانش خود جایگاهی خاص میان علوم اسلامی دارد که رابطه‌اش با فقه، مثل رابطه کلام و فلسفه دین است» (مهریزی، ۱۳۷۸: ۷ و ۲۲). آنچه در این تعریف درخور توجه بوده این است که فلسفه فقه را دانشی در کنار فقه و بالاتر از علم اصول و بهره‌مند از علم حدیث و علوم قرآن می‌داند و رابطه‌اش با فقه، مثل رابطه کلام و فلسفه دین است؛ اما این تعریف، تعریفی عمومی و کلی محسوب می‌شود. ضمن آنکه بستگی به تعریف برگزیده، می‌تواند فلسفه علم فقه در عداد معرفت‌شناسی خاص تلقی شود که روش‌شناسی بیرون از آن است. از این چشم‌انداز علم اصول قسیم و در ردیف فلسفه فقه قرار می‌گیرد؛ زیرا هر دو فلسفه‌اند، یکی فلسفه علم و دیگری فلسفه روش (آکوچکیان، ۱۳۹۷: ۱۰)؛

۱۲. «فلسفه فقه دانشی است که پیش‌فرض‌های علم فقه را بررسی می‌کند» (ملکیان، ۱۳۸۰: ۳۷۴). این بیان که فلسفه فقه به بررسی پیش‌فرض‌ها می‌پردازد، ویژگی این تعریف است که تعریفی عمومی و کلی محسوب می‌شود؛

۱۳. «بیان ویژگی‌های فقه و دفاع از این ویژگی‌ها و تجزیه و تحلیل آنها، جزو علم فقه نیست و فقیه با این امور کاری ندارد؛ چرا که این امور جزو فلسفه فقه است که

درباره مبادی تصویری و مبادی تصدیقی، همچنین غایات و بیان ویژگی‌ها و دفاع از علم فقه و نقد اشکالات آن، بحث می‌کند و لازم است مورد توجه ویژه‌ای قرار گیرد و به‌عنوان یک حوزه علمی مطرح گردد.» (سبحانی، ۱۳۸۰: ۶) این تعریف، فلسفه فقه را دانشی می‌داند که به بیان، دفاع و تجزیه و تحلیل ویژگی‌های فقه و همچنین مبادی تصویری و تصدیقی، غایات و ویژگی‌ها و دفاع از علم فقه و نقد اشکال‌های آن می‌پردازد که تعریف کلی مناسبی است؛

۱۴. «فلسفه فقه مباحثی هستند که به کلیت فقه می‌پردازند و به آن دسته از پرسش‌های اساسی که رویاروی کل فقه قرار دارند، پاسخ می‌دهند؛ مباحثی که روند کار فقه را در دو حوزه کل فقه و کار فقیه بررسی می‌کنند. فلسفه فقه خصلت آزاداندیشی فلسفه را با خود همراه دارد. همان‌گونه که فلسفه باورهای مسلم دیگر علوم را به بحث و نقد می‌کشد، فلسفه فقه نیز پیش‌فرض‌های فقه و حتی اصول و رجال را به نقادی می‌نشیند» (مهریزی، ۱۳۸۲: ۱۴ و ۱۵). پرداختن به کلیت فقه، پاسخ به پرسش‌های اساسی پیش‌روی فقه، بررسی روند کار فقه در دو حوزه کل فقه و کار فقیه و همراه داشتن خصلت آزاداندیشی و نقادی فلسفه، از جمله نکات درخور توجه است؛ اما در این تعریف ویژگی‌های فلسفه فقه بیان شده‌اند و نه تعریف این علم؛

۱۵. «فلسفه علم فقه، رشته‌ای علمی است که به بررسی فقه، به‌عنوان یک رشته علمی، از نظر موضوع، مسائل، اهداف، منابع، روش‌ها، گرایش‌ها و ... می‌پردازد» (ضیایی‌فر، ۱۳۸۶: ۲۷۷). بررسی موضوع، مسائل، اهداف، منابع، روش‌ها، گرایش‌های فقه، ویژگی‌های این تعریف است که در واقع برخی از مسائل فقه را به‌عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح کرده است؛

۱۶. «فلسفه فقه به‌عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف و علوم درجه دوم، به مبانی نظری و تحلیلی درباره فقه می‌پردازد و پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی و روش‌شناختی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. به‌عبارت دیگر، فلسفه فقه دانشی است که در مقام علم ناظر، فقه را بررسی می‌کند و به تحقیق موضوع، محمول، مسائل، پیش‌فرض‌ها، مقدمات، نتایج،

راهکارهای روش‌شناختی فقه و ارتباط آن با علوم و پدیده‌های دیگر می‌پردازد. پرداختن به مبانی نظری فقه نیز، در چارچوب این علم است. فیلسوف فقه، فقه را به‌عنوان یک پدیده از دیدگاه بیرونی شناسایی می‌کند و به‌دنبال پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل است: فقه چیست؟ از کجا پدید آمد؟ چه تغییر و تحولاتی داشته است؟ مبانی و پیش‌فرض‌های آن چیست؟ از چه روش‌هایی می‌توان در فقه استفاده کرد؟ و ... همچنین فلسفه فقه، نگاه نقادانه به فقیه می‌بخشد و در یافتن کمبودها و راه‌حل آن، او را یاری می‌رساند؛ زیرا فلسفه فقه مقایسه‌ای بین فقه موجود و فقه بایسته (فقه، آن‌گونه که باید باشد) انجام می‌دهد. فلسفه فقه مشخص می‌کند که علم فقه، بر چه پیش‌فرض‌هایی مبتنی است» (خسروپناه، ۱۳۸۸: ۱۵ تا ۱۷). پرداختن به مبانی نظری و تحلیلی درباره فقه، بررسی پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی و روش‌شناختی، علم ناظر بودن، پرداختن به موضوع، محمول، مسائل، پیش‌فرض‌ها، مقدمات، نتایج، راهکارهای روش‌شناختی فقه و ارتباط آن با علوم و پدیده‌های دیگر، پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل چیستی، منشأ، تغییر و تحولات، مبانی و پیش‌فرض‌ها و روش‌های فقه و داشتن نگاه نقادانه و مقایسه‌ای به فقه موجود و فقه بایسته، از جمله ویژگی‌های درخور توجه است. در این تعریف، برخی از مسائل فقه، به‌عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح شده‌اند؛

۱۷. «الحقل المعرفی الذی یتخذ من الفقه موضوعاً له، فیبحث حول مبادی و أسس القضايا الفقهیه بحثاً نظریاً و تحلیلیاً، و یبین دور المعلوم و العوامل المختلفه فی عملیه الاستنباط الفقهی بنظره تاریخیه» (مصطفوی، ۲۰۰۸: ۱۲ و ۱۳). در این تعریف دانش فقه، موضوع علم قرار گرفته است و مباحثات نظری و تحلیلی پیرامون مبادی و قضایای اساسی فقه صورت می‌پذیرد و به تبیین نقش اطلاعات و عوامل مختلف، در عملیات استنباط از دیدگاه تاریخی می‌پردازد که تعریفی کلی است؛

۱۸. «ان فلسفه الفقه تطمح لیبان حقیقه علم الفقه و الكشف عن الهویه التاريخیه و الاجتماعیه للفقه، و تحدید العناصر الراقده خلف عملیه الاستنباط، من مسلمات و فرضیات و قبلیات و مبانی، تنوع بتنوع تجارب الاستنباط، و طبیعه الفضا المعرفی الذی تتمخص فی داخله

تلک التجارب. و بعباره موجزه یترقب دعاه فلسفه الفقه ان یتولی هذا العلم تفکیک نسیج الفقه لیرینا کیفیه صیافته، و یکشف لنا عن طبیعه المعارف و الادوات الخفیه الثاویه فی بنیه الداخلیه، بنحو نستطیع معه تشخیص ثغوره و تخومه و مساراته، و کافه منابعه و مرتکزاته و سماته و اهدافه» (الرفاعی، ۲۰۰۸: ۲۳ و ۲۴). بیان حقیقت علم فقه، کشف هویت تاریخی و اجتماعی فقه و تعیین پیش فرض های استنباط، ویژگی های این تعریفند؛ اما تعریفی کلی است؛

۱۹. «فلسفه فقه در جایگاه یکی از فلسفه های مضاف و علوم درجه دوم، به مبانی نظری و تحلیلی درباره فقه می پردازد و مبادی و پیش فرض های تصویری، تصدیقی و روش شناختی آن را تنقیح می کند. به عبارت دیگر، فلسفه فقه یا علم شناسی فقه، دانشی است که در مقام علم ناظر، به فقه نظر می کند و به تحقیق موضوع، محمول، مسائل، مبادی، مقدمات، غایات، طرق روش شناختی فقه و ارتباط های آن با علوم و پدیده های دیگر می پردازد. به عبارت دقیق تر، فلسفه دانشی است که به مبانی نظری فقه، به معنای مجموعه گزاره هایی که موضوعش، فعل انسان مکلف و محمولش احکام تکلیفی و وضعی است، می پردازد» (خسر و پناه، ۱۳۸۹: ۱۱۷). پرداختن به مبانی نظری و تحلیلی درباره فقه، تنقیح مبادی و پیش فرض های تصویری، تصدیقی و روش شناختی، علم ناظر بودن، تحقیق درباره موضوع، محمول، مسائل، مبادی، مقدمات، غایات، طرق روش شناختی فقه و ارتباط های آن با علوم و پدیده های دیگر و پرداختن به مبانی نظری فقه در فلسفه فقه، از جمله نکات درخور توجه این تعریف است؛ اما برخی از مسائل فقه، به عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح شده اند؛

۲۰. «فلسفه فقه از نوع فلسفه های مضاف است که به علم فقه اضافه شده است و با نگاه فرانگرانه و بیرونی و نگرش درجه دو به علم می پردازد و به سؤالات بیرونی و شامل یک علم پاسخ می دهد. البته این تعریف فراگیر بوده و نیازمند تدقیق بیشتری می باشد» (میرباقری، ۱۳۹۱). نکته درخور تعریف این است که فلسفه فقه را دارای نگاه فرانگرانه و بیرونی و نگرش درجه دو می داند که در پی پاسخ به سؤالات بیرونی و شامل یک علم بوده که همان گونه که در تعریف بیان شده، تعریف فراگیر و نیازمند تدقیق بیشتری است؛

۲۱. «تعریف به موضوع: فلسفه علم فقه یک رشته علمی است که موضوع آن علم فقه است و به سخن دیگر، "فقه استدلالی" را از جنبه های مختلف نظیر موضوع، قلمرو، اهداف، مبادی، منابع، روش ها، گرایش ها و ... بررسی می کند» (ضیایی فر، ۱۳۹۲: ۱۸). این تعریف، فلسفه فقه را دانشی می داند که دانش فقه (فقه استدلالی) را موضوع علم قرار می دهد و به بررسی موضوع، قلمرو، اهداف، مبادی، منابع، روش ها، گرایش ها و ... می پردازد؛ لیکن برخی از مسائل فقه، به عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح شده است؛

۲۲. «تعریف به هدف: فلسفه علم فقه یک رشته علمی است که هدف آن توصیف، تحلیل و نقادی علم فقه است» (ضیایی فر، ۱۳۹۲: ۱۸). توجه به توصیف، تحلیل و نقادی علم فقه، ویژگی های این تعریف بوده؛ لیکن تعریف کلی است؛

۲۳. «تعریف به ساختار: شاید گویاترین معرفی برای فلسفه علم فقه، تعریف آن به ساختارهای کلی آن باشد. فلسفه علم فقه یک رشته علمی است که فقه استدلالی را از نظر تعریف، موضوع، علوم مرتبط، جایگاه، رتبه منطقی، اهداف، قلمرو، منابع، مبانی، روش های ساختار، مکاتب، عوامل تأثیرگذار بر آن و ... بررسی می کند» (ضیایی فر، ۱۳۹۲: ۱۸). بررسی فقه استدلالی از نظر تعریف، موضوع، علوم مرتبط، جایگاه، رتبه منطقی، اهداف، قلمرو، منابع، مبانی، روش های ساختار، مکاتب، عوامل تأثیرگذار بر آن و ... از جمله ویژگی های این تعریف است؛ اما برخی مسائل فقه، موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه قلمداد شده اند؛

۲۴. «فلسفه فقه تحقیق و بررسی مبانی، اهداف و منابع احکام و ارائه راهکارهایی مؤثرتر در فهم صحیح منابع فقهی است. از آنجا که فلسفه علم فقه، به سؤال از چیستی علم فقه پاسخ می دهد، در واقع تاروپود علم فقه را از باز می کند و به ما نشان می دهد که علم فقه چگونه بافتی دارد. به عبارت دیگر، تاریخ علم فقه، آینه علم فقه است و فلسفه علم فقه، یک دانش انتقادی و دستوری است و طبق همین مبنای دستوری بودن، نقش فلسفه فقه در فقه روشن می شود ... تأملات نظری و تحلیلی درباره علم فقه را به عنوان بیان ماهیت

فلسفه فقه ارائه نمود» (ضرابی، ۱۳۹۲: ۱۶ و ۲۳). توجه به مبانی، اهداف و منابع احکام، ارائه راهکار فهم صحیح منابع، پاسخ به چستی علم فقه، بررسی بافت علم فقه، دانش انتقادی و دستوری، تأملات نظری و تحلیلی، از جمله ویژگی‌های این تعریف است؛ اما برخی از مسائل فقه به‌عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح شده‌اند و فلسفه علم فقه فقط به سؤال از چستی پاسخ نمی‌دهد؛

۲۵. «فلسفه فقه عبارت است از مطالعه و بررسی فلسفی - عقلانی "درباره" دانش فقه و "در" دانش فقه برای دستیابی به مبانی نظری و زیرساخت‌های معرفتی آن. فلسفه فقه - به‌عنوان دانش - هم با نگاه بیرونی و کلان به اصل دانش فقه - به‌عنوان یکی از رشته‌های علمی - داوری می‌کند و هم درباره مفاهیم، مفردات و قضایا و مسائل درونی آن؛ هم با نگاه پسینی (فقه موجود و محقق) به مطالعه می‌پردازد و هم با نگاه پیشینی (ناظر به فقه مطلوب)» (علی‌تبار، ۱۳۹۵: ۱۰۳). بررسی فلسفی - عقلانی، دستیابی به مبانی نظری و زیرساخت‌های معرفتی آن، داوری با نگاه بیرونی و کلان، بررسی مفاهیم، مفردات و قضایا و مسائل درونی، مطالعه با نگاه پسینی (فقه موجود) و نگاه پیشینی (ناظر به فقه مطلوب) از جمله ویژگی‌های درخور توجه است؛ از این‌رو تعریف کلی مناسبی محسوب می‌شود؛

۲۶. «فلسفه فقه در جایگاه یکی از فلسفه‌های مضاف و علوم درجه دوم، به مبانی نظری و تحلیلی درباره فقه می‌پردازد و مبادی تصویری و تصدیقی و روش شناختی آن را تنقیح می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه فقه یا علم شناسی فقه دانشی است که در مقام علم ناظر، به فقه نظر می‌کند و به تحقیق موضوع، محمول، مسائل، مبادی، مقدمات، غایات، طرق روش شناختی فقه و ارتباط‌های آن با علوم و پدیده‌های دیگر می‌پردازد و نیز به‌عبارت دقیق‌تر، فلسفه، دانشی است که به مبانی نظری فقه به معنای مجموعه گزاره‌هایی که موضوعش، فعل انسان مکلف و محمولش احکام تکلیفی و وضعی است، می‌پردازد» (خسروپناه، ۱۳۸۳: ۲۲ و ۲۳). نکات درخور توجه تعریف مذکور عبارت است از پرداختن به مبانی نظری و تحلیلی، تنقیح مبادی تصویری، مبادی تصدیقی، مبادی روش شناختی، علم

ناظر بودن، تحقیق موضوع، محمول، مسائل، مبادی، مقدمات، غایات، طرق روش شناختی فقه و ارتباط‌های آن با علوم و پدیده‌های دیگر؛ اما برخی از مسائل فقه، به‌عنوان موضوعات اصلی بحث فلسفه فقه مطرح شده‌اند؛

۲۷. «فلسفه فقه» دانشی توصیفی، تحلیلی و انتقادی است. غرض از فلسفه فقه روشن نمودن مباحثی است که ناظر به کلیت فقه (به معنای عام) است و فایده آن، شناخت بخشی از مبادی تصویری فقه (مفهوم‌شناسی) و آشنایی کلی به منابع، مبادی، غایات و تاریخ آن و روش‌های فقهی است. فلسفه فقه خارج از فقه در جایگاه علوم فلسفی قرار دارد (از سنخ هستی‌شناسی است) ... فلسفه علم فقه (به معنای مجموعه گزاره‌های استنباط‌شده از اسناد) بخشی از فلسفه فقه است و این دو عنوان یکی نیست» (علیدوست، ۱۳۹۶: ۱۰۴ و ۱۰۵). این تعریف، فلسفه فقه را دانشی توصیفی، تحلیلی و انتقادی می‌داند که به روشن کردن مباحث ناظر به کلیت فقه می‌پردازد و به شناخت بخشی از مبادی تصویری فقه و آشنایی کلی به منابع، مبادی، غایات و تاریخ آن و روش‌های فقهی منجر می‌شود؛ اما باید دانست که فلسفه فقه از سنخ معرفت‌شناسی هم هست.

تعریف برگزیده

چنانچه در مقدمه این بحث آمد، در تعریف فلسفه فقه و هر رویکرد معرفت‌شناسی در گام اول باید به مبانی عام پارادایمی چونان مبانی فلسفه دینی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، روش‌شناسی و زیباشناسی توجه داشت تا از این مجرا مؤلفه‌ها یا جهان‌بینی مؤثر در فرایند معرفتی برگزیده خودآگاه شده و پیش‌شرط و بستر لازم و عنصر کلیدی در کاوش علمی ملحوظ نظر قرار گیرد (نک: حسن‌بیگی، ۱۳۹۰) و از نبود بنیان مشخص و قابل ارجاع در فرایند معرفت‌شناسی جلوگیری شود؛ در گام دوم، فلسفه فقه یا هر فلسفه علمی باید در سطح مشخص‌تر و محدودتری، به تبیین علم موضوع شناسایی پرداخت تا از خلط روش‌ها و عناصر معرفتی تأثیرگذار جلوگیری شود که در غیر این صورت برای مثال، چه‌بسا شاید در انتظار ثمربخشی روش‌های تجربی در معارفی باشیم که مستقل از آن روش‌ها نتیجه‌بخش هستند؛ از این‌رو چنانکه آمد، در گام دوم باید کلیات فلسفه فقه را در

تعریف لحاظ کرد که به طور خاص مبانی عام معرفت شناختی مد نظر است که در حوزه علم فقه به طور خاص، مبانی عام معرفت شناختی دینی است؛ در گام سوم، حلقه معرفت شناسی محدودتر می شود و به مبانی خاص فلسفه هر علمی و در اینجا مشخصاً فلسفه فقه خواهیم رسید که در راستای دو مبنای پیشین قرار دارد؛ یعنی عناصر ناظر به فقه در احکام چونان تعریف فقه در احکام، ساختار موضوعی، غایت، کارکرد و از جمله روش شناسی خاص فقه در احکام. از این رو با توجه به معیارهای بیان شده، به بررسی تعریف پیش رو خواهیم پرداخت:

«فلسفه فقه دانشی است که:

۱. در ذیل مبانی معین پارادایمی و به طور خاص معرفت شناختی عام اندیشه دین شناخت پیشرفت قرار دارد؛

۲. به تحلیل، نقد و در نهایت پیشنهاد دامنه مفهومی، جایگاه، ساختار (مؤلفه های شکل دهنده یک علم) و سازوکار (فرایند و روش) دانش فقه، در متن سامانه جامع تفقه در دین می پردازد تا به این قرار، دانش یادشده در تناسب دادوستدی با دیگر اجزای علوم و معارف درون دینی صورت پذیرد و خاستگاه معرفت شناخت شکل گیری عرصه میان رشته ای ها، فراوری بایسته تری یابد؛

۳. به فراوری نظام های مطلوب مرجع برای مدیریت راهبردی پیشرفت شناخت مبتنی بر دین می پردازد که این امر در برآیند مبانی عام فلسفه علم دینی و خاص فلسفه علم فقه و با معاضدت دیگر عرصه های ادراکات اعتباری پیشنهادی دین و به طور خاص علم اخلاق صورت می پذیرد؛

۴. به نقد تاریخ علم فقه برای تبیین جایگاه، وضعیت و کارکرد مؤلفه های تحلیلی یاد شده نیز می پردازد و در این راستا امکان بهینه سازی فلسفه مینا، ساختار تحلیلی و کارکردهای فقه احکام در نظام شناسی دین و نظام سازی توسعه مبتنی بر آن را مهیاتر می سازد؛

۵. با نقد پسینی به پردازش مبنای برگزیده فقیه برای نظام استنباطی خویش می پردازد و ره گشودگی بایسته تری در تبیین ولایت فقه در دین پیشنهاد می کند؛

۶. تا بدین سان فلسفه علم فقه، عضویت نظامواره خود را در پردازش نگاشت ادراکی نقشه جامع اندیشه و دانش دینی منقح تر سازد.

نظر به ساخت تحلیلی تعریف یادشده، فراوری نسبت پارادایم دین شناخت پیشرفت تا مدیریت پیشرفت، تصویری معرفت شناخت از جایگاه فقه در احکام به دست می دهد» (آکوچکیان، ۱۳۹۷: ۶).

این تعریف از جمله با در نظر داشتن مبانی معین پارادایمی در تعریف فلسفه فقه، ضمن خودآگاهی به بنیان های پیش شرط و لازم برای ورود به عرصه های معرفت شناسی خاص، در گامی پس از خودآگاهی به ضرورت وجود مبانی پارادایمی قرار دهد و آن تعیین و مشخص ساختن مبانی پارادایمی خویش، یعنی اندیشه دین شناخت پیشرفت است که در سایر آثار دکتر آکوچکیان، اندیشه دین شناخت پیشرفت، اولین گام در تدوین الگوی درونزای پیشرفت دانسته شده است (آکوچکیان، ۱۳۹۵: ۲۱) و این امر همچنین توجهی است به ضرورت آغاز، از نگاه کلان در شناسایی موضوع خاصی چون فلسفه فقه در الگوی پیشرفت. از جمله نکات مغفول در برخی از تعریف ها، در نظر نگرفتن سه مرحله تحلیل، نقد و پیشنهاد در فلسفه فقه است، چرا که فلسفه هر علمی تنها عهده دار توصیف و گزارش آن نیست؛ چون ضمن شناسایی آن علم و آگاهی از کاستی و قوت آن باید در نهایت راهگشایی برای آن علم باشد؛ بنابراین باید با نگاهی تحلیلی نکات قوت و ضعف را واکاوی، چاره اندیشی و در نهایت پیشنهاد کند. این تعریف ضمن در نظر گرفتن این نکته، با توجه به ضرورت رویکرد سیستمی، فلسفه فقه را عضوی از یک منظومه جامع دانسته است که به ناگزیر در دادوستد با سایر علوم حاضر در این منظومه قرار دارد که مشتمل بر معارف درون دینی و سایر اجزای علوم است تا در این راستا، زمینه معرفت شناختی لازم برای ورود به عرصه میان رشته ای ها در این حوزه فراهم آید که لحاظ این امر در تعریف مذکور، همان امر مغفول مانده در فلسفه های علم است که در صدد شناسایی علم مورد نظر منفک از سایر علوم تأثیرگذار بر آن علم هستند که در نهایت به یک شناسایی ناقص منجر خواهد شد؛ در مؤلفه سوم این تعریف، هدف از علم موضوع شناسایی مشخص می شود، آنچه در سایر تعریف ها بیان نشده بود، یعنی نظام های مطلوب مرجع برای مدیریت

راهبردی پیشرفت‌شناخت مبتنی بر دین که این مؤلفه نشان از آگاهی به هدف علم موضوع شناسایی است که در رویکرد شناسایی سایر اجزای آن علم نیز بسیار مؤثر است. ویژگی دیگر اینکه بر عناصر تأثیرگذار بر فراوری نظام‌های مطلوب مرجع؛ یعنی مبانی عام فلسفه علم دینی، خاص فلسفه علم فقه و دیگر عرصه‌های ادراکات اعتباری پیشنهادی دین هم اشاره می‌شود که این امر نشان‌دهنده آگاهی به سطوح طبقه‌بندی‌شده و مؤثر بر این فراوری است. چنانچه مؤلفه‌های پیشین را به نوعی مرحله تحلیل از فلسفه فقه بدانیم، این مؤلفه به مرحله کلان‌نگری از نقد در فلسفه فقه اشاره دارد. ضمن آماده‌سازی برای ورود به مرحله پیشنهاد؛ نقد تاریخ علم فقه (معرفت‌شناسی پیشینی که امری ناگزیر در معرفت‌شناسی است) را مقدمه‌ای برای بهینه‌سازی سه سطح اصلی فقه احکام می‌داند و این بهینه‌سازی را خودآگاه به جایگاه فقه احکام، یعنی در نظام‌شناسی دین و هدف آن یعنی نظام‌سازی توسعه مبتنی بر آن بیان می‌کند که این خودآگاهی به جایگاه و هدف، فرایند تاریخ علم و تاریخ فقه مقصود نظر را در مسیر مناسب خود قرار می‌دهد؛ مؤلفه پنجم در واقع تکمله‌ای بر مرحله نقد بیان‌شده در مؤلفه پیشین است که به نوعی بیان مأموریت فلسفه فقه و فلسفه هر علمی هم هست، چرا که اهتمام به نقد پسینی، پس از پیشنهاد و شکل‌گیری علم مقصود نظر، ضمن اینکه امری ناگزیر از رویکرد معرفت‌شناسانه است، برای دستیابی به علمی بهینه‌تر پس از شناسایی نقص‌های پیش‌آمده در به‌کارگیری راهکارهای مرحله پیشنهاد، ضروری هستند تا از این طریق، بتوان پویایی و پاسخگویی فقه را به‌طور مداوم حفظ کرد؛ مؤلفه ششم را می‌توان تأکید بر جایگاه دانشی فلسفه فقه در منظومه دانش‌ها دانست که خودآگاهی و توجه به دادوستد داشتن فلسفه فقه با سایر علوم را در پی خواهد داشت.

ساختار مسائل فلسفه فقه در احکام

در این بخش با توجه به ضرورت تعیین دامنه علمی مسائل برای به‌کارگیری روش‌های شناخت و حل مسئله هر حوزه معرفتی، به ارائه دسته‌بندی مسائل فلسفه فقه در احکام، در هفت سطح می‌پردازیم:

این نکته را باید در نظر داشت که «برخی ممکن است معتقد باشند که مراد از فلسفه

فقه، پارادایم هاست؛ در حالی که اینچنین نیست. پارادایم‌ها عبارتند از فلسفه دین، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، روش‌شناسی و زیباشناسی» (آکوچکیان، ۱۳۹۷: ۶) و در این مقاله، معرفت‌شناسی به معنای خاص مد نظر است. همچنین برخی معتقدند که مسائل فلسفه‌های مضاف به سه گروه «مسائل عام و مشترک میان انواع فلسفه‌های مضاف»، «مسائل مربوط به گروهی خاص از فلسفه‌های مضاف» و «مباحث و مسائل مختص و منحصر به برخی فلسفه‌های مضاف» (رشاد، ۱۳۸۵: ۳۹ و ۴۰) تقسیم می‌شود و نظر مختار در پژوهش ما این است که «شناخت هر علم به‌مثابه معرفت درجه دوم (یعنی علم به علم) و به تعبیری هر گونه معرفت‌شناسی دارای هفت لایه تحلیلی مبانی عام معرفت‌شناختی، مبانی خاص فلسفه آن علم، مبانی روان‌شناختی، مبانی جامعه‌شناختی، مبانی فلسفه زبانی، مبانی تاریخ علم و مبانی روش‌شناختی است» (آکوچکیان، ۱۳۹۱: ۱۹۳) که در این مجال، فهرستی از زیرمجموعه‌های این هفت لایه در الگوی پیشنهادی مزبور مرور می‌شود:

مبانی عام معرفت‌شناختی

در یک دسته‌بندی جامع، می‌توان گستره قلمرو معرفت‌شناسی را به دو قسم تفکیک کرد: الف) مباحث عام معرفت‌شناختی که آن دسته از نظریه‌های معرفت‌شناسی هستند که به حوزه خاصی از علوم اختصاص ندارد؛ بلکه همه حوزه‌های شناخت را دربرمی‌گیرد؛ ب) مباحث معرفت‌شناختی ویژه هر علمی که به‌گونه خاصی آن دسته از نظریه‌های معرفتی است که به قلمرو خاصی اختصاص دارد و شامل همه معرفت‌های بشری نمی‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۶) و به حوزه محدودتری مانند حوزه دین اختصاص دارد. با این وصف در حوزه‌های مانند فلسفه فقه، از جمله مسائلی که باید پیش از حوزه‌های دیگر بررسی شوند، عبارتند از ماهیت معرفت‌شناخت فقه در دین که مساحت جایگاه‌شناسی فقه در احکام است، نحوه دادوستد علوم، موانع معرفت دینی، معیار شناخت سره از ناسره معرفت فقهی، تلقی دین از آزادی و تعقل، ماهیت گزاره‌های فقهی و تفاوت آن با گزاره‌های غیرفقهی، جایگاه فقه در نقشه جامع علم (جایگاه فقه در میان علوم دینی)،

ماهیت تفکر اجتهادی، تلقی دین از تعقل، گسست ثابت‌ها از متغیرها، منطقه‌الفراغ، حدود دخالت عقل در فقه، قضایای حقیقیه و خارجی، اعتبار یا عدم اعتبار بنای عقلا، رتبه منطقی فقه و علوم مقدماتی و مرتبط با فقه، حقیقت انشا و اخبار، مبانی تصدیق و حجیت حکم فقهی؛

مبانی خاص فلسفه فقه در احکام

در راستای معرفت‌شناختی ویژه هر علمی که به‌گونه خاصی، آن دسته از نظریه‌های معرفتی است که به قلمرو خاصی اختصاص دارد؛ مسائل در حوزه محدودتری مانند حوزه فقه بررسی می‌شوند که از جمله عبارتند از ماهیت معرفت فقهی، تحلیل مفهومی بسیاری از مبادی تصویری علم فقه، نسبت فقه خام با فقه مستنبط و علم فقه و قواعد فقهی، اثبات علم بودن (علم) فقه، تعریف علم فقه، ساختارهای علم فقه، فقه و مباحثات و منطقه‌الفراغ، اهداف علم فقه، منابع علم فقه، نسبت فقه با دانش‌هایی نظیر حقوق، کلام، مباحث تفسیری (هرمنوتیکی)، رابطه فقه با علوم، مرز فارق فقه با علوم دیگر، رابطه فقه با عقل، تجربه بشری و علوم طبیعی، عوامل پیدایش تصدیقات فقهی فقیه، موضوع‌شناسی، دفع شبهات کارایی فقه، فقه مقارن، نظام‌های فقهی، رابطه فقه و برنامه، فقه و نظام‌سازی، رابطه فقه و زمان، اطلاعات و کاربردهای فقه، بررسی عوامل مؤثر در بسط و عمق یافتن بعضی ابواب فقه، قلمرو فقه، غایت فقه، تعریف فلسفه فقه، موضوع فلسفه فقه، اهداف و فواید فلسفه علم فقه، جایگاه فلسفه فقه، شناخت کلی رشته فلسفه فقه، نسبت فلسفه فقه با فقه، علوم مرتبط با فلسفه علم فقه، سازوکار تأثیر فلسفه فقه در اصول فقه، تقدم یا تأخر فلسفه فقه نسبت به علم فقه، تفاوت فلسفه علم فقه با فلسفه احکام، ماهیت حکم فقهی، مراحل حکم فقهی، ارکان حکم فقهی، اقسام و تقسیم‌های حکم، انواع تقابل میان احکام، موضوعات احکام فقهی، محمولات احکام فقهی، تصدیقات احکام فقهی، شدت و وسعت احکام فقهی، اصول برآمده از خصلت‌ها و خصوصیات موضوع و متعلق احکام، انواع فعل، حقیقت فعل مکلف، جایگاه مقاصد کلان شارع و علل الشرائع در استنباط، تفکیک میان احکامی که غایت اخروی دارند و احکامی که غایت دنیوی دارند، تفکیک احکام ثابت از

متغیر و ارائه ضابطه برای این تفکیک، ماهیت سیره‌های عقلایی و ارتباط آن با احکام عقلی، مطالعه نظام‌وار احکام، نقش ائمه معصومین (ع) در بیان احکام، دخالت قصد مکلف در احکام فقهی، کیفیت دخالت قصد فاعل در فعل مکلف، چیستی احکام حکومتی و نسبت آن با حکم اولی و ثانوی، متعلقات احکام تکلیفی، حجیت احکام در فقه، اصول حاکم و مبادی عزیمت برای کشف آموزه‌های محکمی، تبدل احکام، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، امکان یا عدم امکان فهم این مصالح و مفاسد از سوی عقل، نقش مصلحت اجتماعی در استنباط‌های فقهی، سرایت یا عدم سرایت دوام شریعت به کل مسائل و فروع شرعی، ضوابط کشف و گسست ادله مبین شریعت غیر از آن، معانی حجت و اقسام آن، حجیت منابع تشریح، روند اجتهاد فقهی، شرایط و موانع حصول مرتبه اجتهاد فقهی، تأثیر پیشرفت علوم و معارف بشری و پیدایش مشکلات عملی بر روند اجتهاد، حدود تأثیر نصوص صادر از شارع و مبینان شریعت از عرف و هنجارهای زمان و مکان صدور، صحت یا عدم صحت اصطیاد قواعد فقهی از نصوص وارد در موارد خرد، تفکیک بین اقوال، افعال و تقریر امام (ع)، تبیین عناوین عقل، عرف، مصلحت، شمس‌الفقاهه، تنقیح مناظ و ذوق فقهی.

مبانی روان‌شناختی آن علم چونان روان‌شناسی فقه در احکام

روان‌شناسی علم، بخشی از علم روان‌شناسی است که بر رفتار علمی اندیشمندان و فعالان حوزه علم متمرکز می‌شود و هدف آن تحلیل و بررسی رفتارهای علمی بر مبنای سازوکارهای روان‌شناختی است (موسوی، ۱۳۸۷: ۹۸؛ نک: موسوی، ۱۳۸۸) و این رویکرد در حوزه فلسفه فقه در نمونه مسائلی چون رابطه احکام فقهی با خوشایندها و بدایندهای انسان، نقش منش فردی و احوال شخصی فقیه در روند اجتهاد، فردی یا اجتماعی بودن سمت و سوی فقه، حدود دخالت فقیهان در تشخیص مصادیق و موضوعات احکام به آن پرداخته خواهد شد؛

مبانی جامعه‌شناختی آن علم چونان جامعه‌شناسی فقه در احکام

جامعه‌شناسی علم از شاخه‌های جامعه‌شناسی است که به سیر تحول اندیشه‌ها در تاریخ

اجتماعی یک علم می‌پردازد. برخی در این زمینه معتقدند که: «علم مجموعه‌ای از سازمان‌ها شامل دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها، سازمان‌های تحقیقاتی، مجلات و مجاری ارتباطی، افراد، کنش‌های علمی و هنجارهای کنش را شامل می‌شود. این مجموعه نظام اجتماعی‌ای را تشکیل می‌دهد که به‌مثابه هر نظام اجتماعی، درگیر تفکیک، انسجام و بازتولید است. در این نظام، خرده‌نظام‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و در درون آن گروه‌ها و شبکه‌ها شکل می‌گیرند. به‌علاوه، این نظام، جهانی از معانی مشترک را دربرمی‌گیرد که حاصل فعالیت جمعی تعدادی از کنشگران آن است» (فاضلی، شارع‌پور، ۱۳۸۶: ۶۱ - ۵۱) و این رویکرد در فلسفه فقه در نمونه‌مسائلی چون تأثیر امور اجتماعی بر فقه، تأثیر امور سیاسی بر فقه، تأثیر امور اقتصادی بر فقه، فردی یا اجتماعی بودن سمت و سوی فقه، تبیین احکام اجتماعی اسلام، میزان نظارت احکام قرآن و روایات به احکام عرب جاهلی بررسی می‌شود؛

مبانی فلسفه زبانی آن علم چونان زبان‌شناسی فقه در احکام

فقه‌پژوهی قرآنی و فرایند اجتهاد در برخورد با کتاب و سنت در گام اول، ناگزیر از گذار از زبان‌شناسی و معناشناسی واژگان قرآنی و روایی است؛ امری که با علومی چون علم اصول ناآشنا نیست، چرا که «مباحث الفاظ، ظهورشناسی و حجیت ظهور در آن دانش ارتباط وثیقی با معناشناسی ... دارد» (سلمانی‌پور، ۱۳۸۳: ۶۲) زبان‌شناسی و معناشناسی از جمله‌های علمی دانسته می‌شوند که می‌توانند برای دریافت معنای واژگان قرآن به‌کارگرفته شوند؛ زیرا «متون از تجلیات مهم زبان هستند و بی‌تردید، می‌توانیم نتایج معناشناسی را در تحلیل آنها به‌کار بگیریم و زبان‌شناسان نیز در عمل، آن را در تحلیل متون به‌کار گرفته‌اند ... معناشناسی بخشی مهم از مبانی تفسیر را بررسی می‌کند و می‌تواند با طرح مبانی جدید، در خود تفسیر نیز تحول ایجاد کند» (قائم‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۸ و ۱۹). زبان‌شناسی فقه در این حوزه مقصود نظر است؛ همچنین دلالت الفاظ و کارکرد زبان و هرمنوتیک و این امر که زبان فقه آیا زبان خودویژه‌ای است یا خیر؛

تاریخ آن علم چونان تاریخ فقه در احکام

در تاریخ علوم خاص، به فرایند شکل‌گیری علوم و فرازونشیب‌های اندیشه و علل آن در آن

علم خاص پرداخته می‌شود. تاریخ فقه نیز در نمونه مسائلی چون بررسی تاریخی انواع تحولات علم فقه، بررسی تاریخی علل و دلایل تحولات علم فقه (چونان از نظر مبانی، منابع، روش و ساختار)، مکاتب و گرایش‌های علم فقه و تاریخ تطور اجتهاد، به این امر می‌پردازد.

مبانی روش‌شناختی آن علم چونان فلسفه اصول فقه در احکام

در مبانی روش‌شناختی به شناخت، تحلیل و بررسی کارآمدی یا ناکارآمدی روش‌های به‌کاررفته در علوم پرداخته می‌شود که این امر در فلسفه فقه، در نمونه مسائلی چون روش استدلال‌های فقهی در حوزه‌های مختلف چون عبادات، معاملات، سیاسات و ...، روش اثبات قضایای فقهی، بازنگری در دانش اصول، بررسی انواع روش‌های عقلی، روش‌های نقلی، روش‌های کلان‌نگر، روش‌های خردنگر، روش سیستمی و ...، روش فلسفه علم فقه، روش تحقیق در قلمرو، اهداف و غایات فقه، روش تحقیق در مرز فقه با سایر علوم، روش تحقیق در اجتهاد، روش تحقیق در رابطه فقه و زمان و مکان و روش‌شناسی اکتشاف فقه، از جمله مواردی هستند که در این حوزه بررسی خواهند شد.

چنانکه در این بخش آمد، مسائل فلسفه فقه در احکام، را می‌توان در هفت دسته تقسیم‌بندی کرد تا به این وسیله بتوان ضمن جمع‌بندی مسائل پراکنده، دامنه معرفتی مسائل را مشخص و در پی آن روش مورد نیاز هر حوزه را برای شناسایی و حل مسائل به‌کار بست. چنانکه آمد، بنا بر نظریه دکتر آکوچکیان مبنی بر هفت لایه بودن مسائل فلسفه فقه، تمامی مسائل در یکی از این هفت لایه، جایگیر و طبقه‌بندی شدند و مسئله‌ای بدون داشتن مجموعه مشخصی باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

از جمله یافته‌های این پژوهش، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. «فلسفه فقه» دانشی ضروری در عرصه استنباط حکم است، زیرا عملکرد مجتهد در گامی پس از فلسفه فقه قرار دارد؛ از این رو نمی‌تواند مستقل از فلسفه فقهی معین، به استنباط حکم اقدام کند؛

۲. فلسفه هر علمی اساساً عرصه‌ای سه‌لایه‌ای است؛ یک، مبانی عام پارادایمی. مبانی عام پارادایمی چونان مبانی فلسفه دینی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، روش‌شناسی و زیباشناسی؛ دو، کلیات فلسفه آن علم که به‌طور خاص در مبانی عام معرفت‌شناختی مد نظرند که در حوزه علم فقه، به‌طور خاص، مبانی عام معرفت‌شناختی دینی است؛ سه، مبانی خاص فلسفه هر علم که در راستای دو مبنای پیشین قرار دارد، یعنی عناصر ناظر به خود آن علم، چونان تعریف آن علم، ساختار موضوعی آن علم، غایت آن علم، کارکرد آن علم و از جمله روش‌شناسی خاص آن علم مد نظر است؛

۳. جامع‌ترین تعریف اینکه فلسفه فقه در احکام، عبارت است از دانشی که در راستای مبانی معین پارادایمی و سپس معرفت‌شناختی عام قرار دارد و به تحلیل، نقد و در نهایت پیشنهاد دامنه مفهومی، جایگاه، ساختار و سازوکار دانش فقه می‌پردازد که این امر در تناسب دادوستدی با دیگر اجزای علوم و معارف درون دینی صورت می‌پذیرد؛ همچنین به فراوری نظام‌های مطلوب مرجع برای مدیریت راهبردی مبتنی بر دین می‌پردازد که این امر با معاضدت دیگر عرصه‌های ادراکات اعتباری پیشنهادی دین و به‌طور خاص علم اخلاق صورت می‌پذیرد؛ به نقد تاریخ علم فقه برای تبیین جایگاه، وضعیت و کارکرد مؤلفه‌های تحلیلی یاد شده می‌پردازد و با نقد پسینی، به پردازش مبنای برگزیده فقیه برای نظام استنباطی خویش میل می‌کند و ره‌گشودگی بایسته‌تری در تبیین ولایت فقه در دین پیشنهاد می‌کند تا به اینسان فلسفه علم فقه، عضویت نظامواره خود را در پردازش نگاهت ادراکی نقشه جامع اندیشه و دانش دینی منقح‌تر کند؛

۴. مسائل فلسفه فقه در احکام، در هفت لایه از جمله مبانی عام معرفت‌شناختی، مبانی خاص فلسفه آن علم، مبانی روان‌شناختی، مبانی جامعه‌شناختی، مبانی فلسفه زبانی، مبانی تاریخ علم و مبانی روش‌شناختی، جایگیر و طبقه‌بندی می‌شوند و مسئله‌ای بدون داشتن مجموعه مشخصی باقی نمی‌ماند.

کتابنامه

– قرآن.

۱. آکوچکیان، احمد (۱۳۹۱). *درسنامه مبانی فقه هنر، چ اول؛ قم: بنیاد اندیشه دینی و مطالعات توسعه.*
۲. _____ (۱۳۹۲). *درسنامه فقه رسانه، مبانی و سامانه احکام، چ اول؛ قم: بنیاد اندیشه دینی و مطالعات توسعه.*
۳. _____ (۱۳۹۵). *الگوی راهبری تحول، تهران: بنیاد اندیشه دینی و مطالعات توسعه.*
۴. _____ (۱۳۹۷). *درسنامه فلسفه فقه، قم: بنیاد اندیشه دینی و مطالعات توسعه.*
۵. آکوچکیان، احمد؛ نجفی، زهرا (۱۳۹۳). *گذار از نظریه ولایت فقیه در احکام به نظریه ولایت فقیه در دین در الگوی مدیریت دین شناخت راهبردی پیشرفت، مجموعه مقالات سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، جلد ۳، تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.*
۶. بهادلی، احمد کاظم (بی تا). *مفتاح الوصول إلى علم الأصول، جلد ۱، بی جا، بی نا.*
۷. حسن بیگی، ابراهیم (۱۳۹۰). *مدیریت راهبردی، چ اول، تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و دانشگاه عالی دفاع ملی. مطالعات فرهنگی*
۸. حسین زاده، محمد (۱۳۸۵). *پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، چ دوم، قم: مؤسسه امام خمینی.*
۹. حکیم، محمد تقی (۱۴۱۸ ق). *الاصول العامه للفقهاء المقارن، چ دوم؛ قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).*
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۳). *گفتمان فلسفه فقه، قیسات، تابستان، شماره ۳۲: ۲۱ تا ۵۰.*

۱۱. _____ (۱۳۸۸). *فقه در محک زمانه*، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
۱۲. _____ (۱۳۸۹). *چیستی فلسفه فقه با تأکید بر تعریف فقه*، کتاب نقد، بهار، شماره ۵۴: ۱۰۷ تا ۱۴۰.
۱۳. رشاد، علی اکبر (۱۳۸۵). *فلسفه مضاف، قبسات، بهار و تابستان*، شماره ۳۹ و ۴۰: ۵ تا ۳۰.
۱۴. _____ (۱۳۹۴). *تعریف فلسفه فقه*، مجله ذهن، پاییز، شماره ۶۳: ۵ تا ۳۴.
۱۵. الرفاعی، د. عبدالجبار (۲۰۰۸). *فلسفه الفقه مقاصد الشریعه*، بیروت - لبنان: دارالهادی.
۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۰). *ویژگی‌های علم فقه*، رواق اندیشه، مرداد و شهریور، شماره ۲: ۴ تا ۱۷.
۱۷. سلمانپور، محمد جواد (۱۳۸۳). *رابطه مبانی فهم فقهی متون و حیاتی با معناشناسی و هرمنوتیک*، اندیشه دینی، بهار، شماره ۱۰.
۱۸. شهابی، محمود (۱۳۵۷). *ادوار فقه*، جلد ۱، چ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۷۸ق). *الاسفار اربعه*، جلد ۱، قم: مکتبه المصطفوی.
۲۰. ضرابی، احمد (۱۳۹۲). *نگاهی به فلسفه فقه*، مشهد: مؤسسه فرهنگی پیوند با امام (ره).
۲۱. ضیائی فر، سعید (۱۳۸۶). *فلسفه علم فقه (تعریف، ساختار و اولویت‌های پژوهش)*، نقد و نظر، پاییز و زمستان، شماره ۴۷ و ۴۸: ۲۷۳ تا ۲۸۶.
۲۲. _____ (۱۳۹۲). *فلسفه علم فقه*، تهران: انتشارات سمت.
۲۳. الطباطبایی، السید محمد حسین (۱۳۶۰). *نهایة الحکمه*، قم: انتشارات دارالتبلیغ الاسلامی.
۲۴. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۷۶). *فلسفه فقه در نظرخواهی از دانشوران*، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲؛ پاییز: ۲ تا ۱۱۳.
۲۵. _____ (۱۳۷۷). *گفت‌وگوهای فلسفه فقه*، چ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.

۲۶. عاملی، حسن‌بن زین‌الدین (۱۴۱۸ ق). *معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدی*، جلد ۱، چ اول، قم: مؤسسه الفقه للطباعة و النشر.
۲۷. علی‌تبار، رمضان (۱۳۹۵). *بررسی تطبیقی فلسفه فقه با دیگر فلسفه‌های مضاف همگن*، آیین حکمت، پاییز، شماره ۲۹: ۹۷ تا ۱۲۴.
۲۸. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۶). *فلسفه فقه*، مقاله فلسفه فقه، به کوشش حسینعلی بای، جلد ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۹. فاضلی، محمد؛ شارع‌پور، محمود (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی علم و انجمن‌های علمی در ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳۰. قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰). *معناشناسی شناختی قرآن*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *گفت‌وگوهای فلسفه فقه*، چ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۳۲. _____ (۱۳۷۶). *فلسفه فقه*، مجله نقد و نظر، پاییز، شماره ۱۲: ۴۹۴ تا ۵۳۵.
۳۳. لاریجانی، صادق (۱۳۷۶). *فلسفه فقه در نظرخواهی از دانشوران*، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲، پاییز: ۲ تا ۱۱۳.
۳۴. _____ (۱۳۷۷). *گفت‌وگوهای فلسفه فقه*، چ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۳۵. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۷). *گفت‌وگوهای فلسفه فقه*، چ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۳۶. محقق داماد، مصطفی (۱۳۷۶). *فلسفه فقه در نظرخواهی از دانشوران*، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲، پاییز: ۲ تا ۱۱۳.
۳۷. مصطفوی، محمد (۲۰۰۸). *فلسفه الفقه (دراسة فی الاسس المنهجیة للفقه الاسلامی)*، بیروت: مرکز الحضارة لتنمية الفكر الاسلامیه.

۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۵۸). *آشنایی با علوم اسلامی*، جلد ۳، قم: انتشارات صدرا.
۳۹. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۶). *فلسفه فقه در نظرخواهی از دانشوران*، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲؛ پاییز: ۲ تا ۱۱۳.
۴۰. _____ (۱۳۷۷). *گفت‌وگوهای فلسفه فقه*، چ اول، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۴۱. _____ (۱۳۸۰). *فلسفه فقه*، پژوهشنامه متین، بهار، شماره ۱۰: ۳۷۱ تا ۳۹۴.
۴۲. مهریزی، مهدی (۱۳۷۸). *فلسفه فقه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۳. _____ (۱۳۸۲). *درآمدی بر فلسفه فقه (فقه پژوهی)*، جلد ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۴. موسوی گرگانی، سید محسن (۱۳۷۷ - ۱۳۷۶). *تأملی در اقتراح فلسفه فقه*، نقد و نظر، شماره ۱۳ و ۱۴، زمستان و بهار: ۴۰۹ تا ۴۳۳.
۴۵. موسوی، آرش (۱۳۸۸). *درآمدی بر روان‌شناسی علم*، تحلیل روان‌شناختی فرایند نظریه‌پردازی، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴۶. نادری، رسول (۱۳۹۶). *فلسفه فقه*، مقاله فلسفه فقه، به کوشش حسینعلی بای، جلد ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

47. <http://isaq.ir/prtei>